

محوریت حق الطاعه در دانش اصول

هادی موسوی^۱سیدحمیدرضا حسینی^۲

چکیده

از آن جا که «اصل حق الطاعه» در اندیشه اجتهادی شهید سید محمدباقر صدر نقش ویژه‌ای در عقل عملی دارد، آن را به مثابه یک عنصر دستگامی که کل علم اصول بر مبنای آن شکل می‌گیرد مستقر می‌کند، نه فقط به مثابه منهجی که تنها در اصول عملیه کاربرد دارد و این کاربرد محدود هم با ورود براهت شرعی منتفی می‌شود. دیدگاهی که حق الطاعه را در مباحث اصول عملیه منحصر می‌داند، عملاً آن را به ایده‌ای فکری تبدیل می‌کند که هیچ نقش ویژه‌ای در علم اصول ندارد. در حالی که حق الطاعه یک منهج و مسلک است. اطلاق این عناوین بر حق الطاعه نشان از اهمیت آن برای علم اصول دارد. طبق ادعای این مقاله، حق الطاعه نه فقط در اصول عملیه، بلکه در صدر علم اصول قرار دارد و تمام بخش‌های این دانش را، از مباحث قطع گرفته تا ظنون و حجیت و ادله اجتهادی را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. این چنین اصل فکری که منهج علمی را دگرگون می‌سازد، می‌توان عنصر دستگامی نیز نامید. تقریر اصل حق الطاعه به مثابه عنصری دستگامی، مستلزم نشان دادن ابتناء سازمان‌واره علم اصول بر آن و چگونگی شکل گرفتن و تبیین عناصر بنیادین علم اصول و زیر مجموعه‌های آن‌ها بر مبنای این اصل است. افزون بر ساختار علم اصول، طبیعتاً مفاهیم و محتواهای این علم نیز از قبیل مباحث مربوط به ادله، حجیت و اصول عملیه، دستخوش دگرگونی و توسعه خواهند شد. افزون بر این که، این اصل به مثابه یک عنصر تنظیم‌گر داده‌های اجتهادی، افزون بر رفع مشکلات اساسی دیگر سازمان‌واره‌های علم اصول، توانمندی جدیدی به دانش اجتهادی و علم اصول می‌افزاید و بنا بر این تاریخ دانش اجتهادی را یک گام به پیش می‌برد.

واژگان کلیدی: حق الطاعه، علم اصول، فلسفه علم اصول، فلسفه اجتهاد، سازمان‌واره علم اصول.

۱. عضو هیئت علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، hmousavi@rihu.ac.ir

۲. عضو هیئت علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، hrhasani@rihu.ac.ir

مقدمه

بدون مهم‌ترین ادعای مقاله حاضر، این است که اصل حق الطاعه، در دانش اصول شهید صدر، تنها در بخش اصول عملیه به عنوان رقیب برائت عقلی و در برابر قاعده قبح عقاب بلابیان کارآیی ندارد، بلکه این اصل در دانش اصول، جایگاه والاتری دارد. جایگاه این اصل تنها در میانه علم اصول نیست که بر آن اساس تفکر اصولی شهید صدر را نمونه‌ای از دیگر تفکرهای اصولی رایج بدانیم؛ بلکه اصل حق الطاعه در ابتدا و بر تارک علم اصول قرار دارد. همین امر موجب شده است که دانش اصول شهید صدر، دستگاه اصولی جدیدی باشد و ساختار مباحث این دانش، توسط اصل حق الطاعه تنظیم گردد. با این وصف در نوشتار حاضر، از سویی می‌توان شاهد مباحث رایج بود، اما از جهت ملاک واحدی با عنوان حق الطاعه که بر آن اساس این مباحث رایج تنظیم شده، این مقاله، مسبق به نوشته دیگری در این زمینه نیست. این ملاک واحد به ما نشان می‌دهد چگونه تمام مباحث علم اصول از مباحث انکشاف، گرفته تا قطع، ظنون و احتمالات و حجیت و ادله اجتهادی تا اصول عملیه، همگی توسط اصل حق الطاعه تنظیم می‌شوند. این ویژگی موجب شده است که ما جایگاه حق الطاعه را در بنیاد علم اصول بدانیم، نه فقط در سطح مباحث اصول عملیه که تقریر رایج از حق الطاعه است.

۱. حق الطاعه بر تارک علم اصول یا داخل علم اصول؟

حق الطاعه در تلقی عمومی، مسلکی در داخل اصول و آن هم در بخش اصول عملیه است، اما طبق تقریری که در این نوشتار ارائه می‌شود، اصلی بر تارک علم اصول است که کل این دانش را از خود متأثر می‌سازد. علم اصول در زمره دانش‌های نقش‌آفرین در فرآیند اجتهاد است به گونه‌ای که بدون آن نمی‌توان استنباط‌های برآمده از متون قرآن و سنت را معتبر و حجت دانست یا توانمندی‌هایی را که این دانش در اختیار مجتهد می‌گذارد، نادیده انگاشت. این دانش در دوره‌های گوناگون تاریخ تفکر اجتهادی، شاهد سیر تطورات تکاملی بوده است که در دوره اخیر با کتاب فرائدالاصول معروف به کتاب

الرسائل شیخ انصاری وارد دوره جدیدی شد. بعد از ایشان، علم اصول توسط بزرگانی از اندیشمندان پرورش و توسعه یافت که بیشتر آنان در همان دستگاه، به تکامل علم اصول دست یافتند. در دوره اخیر، سید محمدباقر صدر با وجود استفاده از برخی عناصر دستگاه شیخ انصاری، علم اصول را بر پایه اصلی در عقل عملی با نام «حق الطاعة» بنا نهاد. این اصل که در مقام ایجاد توانمندی‌های ساختاری و تبیینی در دانش اصول است، به سبب قوت دیدگاه مطرح در مکتب شیخ انصاری و به ویژه در کتاب فرائدالاصول و نفوذ آن در جامعه علمی، یا کمتر دیده شده و یا به عنصری جزئی در علم اصول تبدیل گشته است. به رغم تلاش‌های گسترده شاگردان شهید صدر و برخی محققان پس از وی، حیثیت دستگاهی اصل حق الطاعة برای علم اصول، در جامعه علمی بازتاب کمتری داشته است. این نوشتار درصدد است تا به عنوان نخستین گام نشان دهد که حق الطاعة، نه یک نظریه خرد، بلکه یک اصل روش‌ساز در دانش اصول است و کارکرد آن، ارائه سازمان‌واره جدیدی از علم اصول است که ادعا دارد توانمندی‌های بیشتری را در اختیار دانش اجتهادی قرار می‌دهد و بسیاری از مشکلات پیش‌روی علم اصول را رفع می‌کند، بی‌آن که نیازمند برخی از تلاش‌های علمی باشد که برای حل این مشکلات، مطرح و رایج بوده است. برای نمونه، وجود برخی از مشکلات مطرح در علم اصول برای اثبات حجیت امارات موجب ارائه و طرح نظریات و مسلک‌هایی نظیر مسلک مصلحت سلوکیه، مسلک متمیم کشف، مسلک جعل مؤدّی یا مسلک جعل حکم مماثل و ... در حجیت امارات شده است.^۱ (حکیم، ۱۴۱۶، ص ۱۴۲-۱۴۳) این در حالی است که از دیدگاه شهید صدر،

۱. عمل به ظنون مشکلات علمی را به دنبال داشته که است که این موضوع ذیل مبحث جمع بین حکم ظاهری و واقعی مطرح شده است. صاحب منتقى الاصول در این باره می‌گوید: «وقد تصدی الاعلام لحل هذه الإشکالات وأطلق علی البحث فی هذه الجهة بن «مبحث الجمع بین الحکم الظاهري والواقعي» ایشان به تفصیل این مشکلات علمی و راه حل‌های مختلفی که از جانب بزرگان علم اصول ارائه شده، گزارش داده است. (حکیم، ۱۴۱۶، ص ۱۴۲-۱۴۳؛ ر.ک: حسنی، ۱۳۹۷، ص ۱۳۰)

اصل حق الطاعة چنین مشکلاتی را به صورت خود به خود رفع می‌کند.^۱ گشودگی‌های دیگری نیز توسط این اصل در علم اصول رخ می‌دهد که در کنار هم قرار دادن آن‌ها، ما را به دستگاهی بودن عنصر حق الطاعة در سازمان‌واره دانش اصول رهنمون می‌شود. می‌توان نام تلقی عمومی کنونی از نقش حق الطاعة در علم اصول را می‌توان نگاه مضیق نامید که طبق این نگاه کاربرد اصل حق الطاعة، معمولاً در مورد کشف احتمالی تکالیف صدق می‌کند و در اصول عملیه جاری است.^۲ این دیدگاه به طور خلاصه ابداعات شهید صدر را بیان می‌کند که نمونه آن تأثیر حق الطاعة در حجیت یقین، علم اجمالی و شکل‌گیری اصل عملی عقلی اصالة الاشتغال در جایگاه اصل اولی در فرض عدم دسترسی

۱. از جمله شواهد این که حق الطاعة عنصری دستگاهی در نظر شهید صدر است، این عبارت از بحوث فی علم الاصول است: بأن الأحكام الشرعية وإن كانت قضايا اعتبارية بلحاظ المعتبر والمنشأ إلا أنها حقيقية بلحاظ نفس الاعتبار ومبادئ الحكم لكونها من مقولة الكيف النفساني وهي بهذا الاعتبار تكون مورداً لحكم العقل بحق الطاعة والعبودية الذي هو الغرض الملحوظ في علم الفقه. (صدر، ۱۹۹۶م، ج ۱، ص ۴۱) این عبارت در جواب اشکال آیت الله خویی به اعتباری بودن فقه و عدم لزوم عنوانی جامع برای مسائل آن است. شهید صدر برای پاسخ به این اشکال به اصل حق الطاعة استناد می‌کند و می‌گوید حکمی در عقل با عنوان حق الطاعة وجود دارد که بنیان احکام شرعی است. حق الطاعة آن احکام را به گونه‌ای انسجام می‌دهد و نسبت بدان‌ها جامعیت دارد که می‌توان آن را غرضی دانست که علم فقه بدان ناظر است. در این جا سؤال این است که آیا چنین حکم عقلی که نه تنها در اصول فقه، بلکه جامع مسائل فقه است، می‌تواند تنها یک اصل عملی باشد؟ پاسخ به روشنی منفی خواهد بود. این اصل عقلی چونان سازمان‌واره‌ای کل اصول فقه و فقه را به هم پیوند می‌دهد و چنین عنصری تنها هنگامی می‌تواند معنا داشته باشد که ما حق الطاعة را عنصری در دستگاه به شمار آوریم.

۲. برای نمونه‌ای از این نگاه مضیق می‌توان به گزارش مسلک حق الطاعة در مقاله‌ای با عنوان «نظریه حق الطاعة» که به گزارش و نقد این دیدگاه پرداخته، اشاره نمود. جایی که حیث دستگاهی اصل حق الطاعة لحاظ نشده است. (نظریه حق الطاعة، ۱۳۸۱) گزارش دیگری با نگاهی مضیق می‌توان در این مقاله مشاهده کرد. (حق الطاعة و پاسخ برخی از نقدهای آن، ۱۳۹۷) این مقاله در واقع تلاش برای پاسخ‌گویی به اشکالات سبزه‌گانه کتابی «باعنوان نظریه حق الطاعة در بوته نقد و بررسی» می‌باشد. (فاضل لنکرانی و دیگران، ۱۳۹۴) در برخی نوشته‌ها نیز نشانه‌هایی از تفسیر موسع وجود دارد، اما این نشانه‌ها پیگیری نشده‌اند. (دفاع از نظریه حق الطاعة، ۱۳۸۲، ص ۷۸) این مقاله در واقع دفاعی است از اشکالاتی که در این منبع به نظریه حق الطاعة مطرح شده است. (مسلک حق الطاعة بین الرفض والقبول، ۱۳۸۲) بسیاری از دروس خارج نیز بخش مهمی از مباحث خود را به بررسی نظریه حق الطاعة اختصاص می‌دهند که بخش‌هایی از این دروس را در بستر وب می‌توان مشاهده کرد.

به امارات است. این خوانش که بزرگانی بدان همت گماشته‌اند، صرفاً به معرفی مسلک حق الطاعة به گونه‌ای که در اصول عملیه مطرح می‌شود، بسنده می‌کند^۱ که این مطلب را از صدر و ذیل برخی عبارات می‌توان به دست آورد.

«در برابر قاعده قبح عقاب بلابیان، مسلک حق الطاعة وجود دارد که ... می‌توان تفصیل این مسلک را در دو موضوع حجیت قطع و برائت عقلی مشاهده کرد.»^۲ (حائری، ۱۹۹۱م، ص ۴۳)

با این حال، در یکی از تقریرات دروس خارج چنین مطلبی نقل شده است: «در مواردی در علم اصول قضایایی به کار برده می‌شوند که در آن‌ها از حق استفاده شده است. از جمله این قضایا نظریه حق الطاعة شهید صدر و تنجیز است که در سراسر علم اصول وجود دارد.» (آملی لاریجانی، ۱۳۷۹-۱۳۸۰، جلسه ۱۵۹) فضای بحث نشان می‌دهد که این دیدگاه در کنار دیدگاه‌های دیگر مطرح است و با آن، چونان نظریه‌ای خرد برخورد می‌شود؛ نه همچون نظریه‌ای اساسی.

اما از دیدگاه این نوشتار، با نگاهی موسع به نقش اصل حق الطاعة در اجتهاد، نه تنها می‌توان آن را در کشف احتمالی تکالیف و اصول عملیه صادق دانست، بلکه علت منجز

۱. چنین تقریرهایی، در منابع دیگری نیز آمده است، (آملی لاریجانی، ۱۳۷۹-۱۳۸۰، جلسه ۱۶۴، ۱۸۱، ۱۸۹) با این حال در یکی از تقریرات ایشان چنین مطلبی نقل شده است: «در مواردی در علم اصول قضایایی [ی] به کار برده می‌شوند که در آن‌ها از حق استفاده شده است. از جمله این قضایا، نظریه حق الطاعة شهید صدر و تنجیز است که در سراسر علم اصول وجود دارد.» (آملی لاریجانی، ۱۳۷۹-۱۳۸۰، جلسه ۱۵۹) با این حال فضای بحث نشان می‌دهد که ایشان هنوز این دیدگاه را در کنار دیدگاه‌های دیگر مطرح می‌کند؛ یعنی چونان نظریه با آن برخورد می‌نماید. با این حال تفاوت این نوشتار با دیدگاه ایشان که قائل است نظریه حق الطاعة در سراسر علم اصول وجود دارد، این خواهد بود که در این نوشتار نقشه کلیت علم اصول بر مبنای اصل حق الطاعة ترسیم شده است.

۲. این نکات را در مقاله‌های مربوط آمده است. (اسلامی، ۱۳۸۵) همچنین مقاله مهمی در این خصوص که در پاسخ به اشکالات وارد به دیدگاه حق الطاعة نوشته شده است. (حائری، سیدعلی اکبر (۱۳۸۱)، حدیث الساعة حول نظریه حق الطاعة، پژوهش‌های اصولی، ش ۱)

بودن یقین را نیز طبق این اصل می‌توان توضیح داد. (الأحمدی البهسودی، ۲۰۰۹م، ج ۱، ص ۱۴۴)

موضوع علم اصول قواعد مشترکی است که در استنباط، استفاده می‌شود. از آن جا که یقین، خود، عنصری مشترک میان عناصر مشترک است، اثرگذاری‌های حق الطاعه از راه یقین بر عناصر مشترک وارد می‌شود و از همین مسیر، در کل علم اصول، بحث از عناصر مشترک در استنباط، ذیل اصل حق الطاعه معنا پیدا می‌کند و حجیت می‌یابد یا از دایره حجیت خارج می‌شود. با این توضیح، ادله اجتهادی ظنی و احتمالی نیز وارد دایره حجیت می‌شوند. از سوی دیگر، اقتضای اولیه قانون عقلی در اصول عملیه به سبب اصالة الاشتغال، اصل احتیاط می‌شود. بنا بر این، هم ادله اجتهادی و هم اصول عملیه، در دایره شمول حق الطاعه قرار می‌گیرند. از آن جا که سازمان‌واره علم اصول در نظر شهید صدر بر علم به عناصر مشترک در عملیات استنباط بنا شده است، حق الطاعه پایه سازمان‌واره علم اصول می‌شود؛ پایه‌ای که شاخه‌ها و فروع و استلزامات آن را می‌توان در تمامی مباحث این دانش مشاهده کرد. با این وصف، حق الطاعه در علم اصول «نظریه»‌ای در درون سازمان‌واره دانش اصول نیست، بلکه «اصل» علمی ناظر بر این علم است. اگر بخواهیم حق الطاعه را نظریه نیز بدانیم، نظریه‌ای در کنار دیگر نظریاتی است که در صدد هستند دستگاه علم اصول را پایه‌ریزی کنند؛ نظریه‌ای که بر کل دانش اصول سایه افکننده است و سازمان‌واره علم اصول را شکل داده است.

نقش دیگری که حق الطاعه در تمام علم اصول دارد، تنظیم خروجی‌های اجتهادی است که به نقش تنظیمی حق الطاعه برمی‌گردد. (فیاض عاملی، ۱۴۲۸م، ج ۱، ص ۶۷) به این ترتیب، حق الطاعه از یک مبنای عقلی آغاز می‌شود و سازمان‌واره علم اصول را در بحث حجیت، گستره ادله اجتهادی، ادله وجدانی، اصول عملیه و بحث علم اجمالی شکل می‌دهد و در نهایت داده‌های اجتهادی را تنظیم می‌کند. ساختاری که در این مقاله ترتیب داده شده، در پی اتصال این مباحث اصلی با اصل عقلی حق الطاعه است.

۲. تعاضد عقل نظری و عقل عملی در ظهور حق الطاعه

برای شناسایی جایگاه بنیادین حق الطاعه در سازمان‌واره علم اصول لازم است دو نوع کارکرد عقل عملی و عقل نظری از دیدگاه شهید صدر در ادراک خداوند، از یکدیگر تفکیک شود. عقل نظری، نوعی ملکیت را برای واجب تعالی درک می‌کند که به سبب احاطه واجب نسبت به ممکنات، شامل هر موجودی از جمله انسان‌ها می‌شود. طبق این ادراک، انسان چونان دیگر ممکنات به واسطه احاطه تکوینی خداوند بر همه آن‌ها، مملوک واجب تعالی است. بر مبنای این ادراک عقل نظری از این نوع ملکیت، بدین سبب که انسان موجودی مسؤول و دارای شخصیت معنوی است، در عقل عملی نیز نوع دومی از درک حقیقی ملکیت شکل می‌گیرد. این ملکیت دوم، عبارت است از مولویت الله بر بندگان که بدون در نظر گرفتن هر گونه جعل، اعتبار و تشریح برقرار می‌باشد. ملاک این ملکیت، خالقیت خداوند است. معنای این مولویت آن است که خداوند، خالق پاینده‌ای است که از شؤونش، اوامر و حکم و تصرف است. به دنبال آن، شأن انسان نیز در برابر این حکم عقلی، اطاعت است. (الأحمدی البهسودی، ۲۰۰۹م، ج ۱، ص ۱۶۶؛ صدر، ۱۴۳۳ق، ص ۱۷۵-۱۷۷) حق الطاعه از مظاهر این حقیقت موجود در عقل عملی است که منشأ این ادراک نیز در عقل نظری نهفته است. از آن جا که کارکرد عقل عملی، ادراک چیزهایی است که عمل کردن یا ترک نمودن، سزاوارشان است، این مولویت ادراک‌شده توسط عقل عملی، متضمن الزامات عملی برای تکالیف و وضعیت‌های مرتبط با عمل انسان است؛ همان اموری که در احکام تکلیفی و وضعی در دانش فقه به دنبال آن هستیم. (صدر، ۱۴۳۳ق، ص ۱۷۵-۱۷۷)

گرچه اصل حق الطاعه نتیجه تعامل عقل نظری و عملی است، اما در عقل عملی شکل می‌گیرد. این شکل‌گیری نتیجه، تحلیلی بنیادی از اصل عقلی حسن و قبح است. شهید صدر با عبور از دیدگاه مشهور بسیاری از اصولیان، فیلسوفان و نیز متکلمان که «حسن عدل و قبح ظلم» را «اصل بنیادین عقل عملی» می‌دانند، لایه‌ای عمیق‌تر از عقل عملی را فرو می‌گشاید و آن «اصل بنیادین حق» است. (صدر و دیگران، ۱۹۹۶م، ج ۸،

ص ۴۶؛ صدر، ۱۴۲۱ق. ج ۷، ص ۳۳۴-۳۳۵) اگر عقل عملی پیش از قضاوت در مورد قبح ظلم و حسن عدل، درکی از مفهوم حق نداشته باشد، نمی‌تواند امری را ظالمانه یا عادلانه بداند. ظلم که عبارت از سلب حق دیگری است، به صورت پیشینی با تعریفی از چیستی حق و جایگاه حق معنا پیدا می‌کند. از این رو، عقل عملی ادراکی از حق دارد که بر آن پایه، قانون حسن عدل و قبح ظلم بنا می‌شود. در همین راستا تا عقل در مرتبه‌ای سابق، درکی از حق شکر منعم نداشته باشد، نمی‌تواند عنوان ظلم را بر ترک آن شکر جاری سازد. به این ترتیب، اطاعت کردن یا اطاعت نکردن از مولا، مستلزم ادراکی پیشینی است که همان حق اطاعت مولا بر بندگان است. با حضور این اصل در عقل عملی، سؤالی اساسی در دانش اصول مطرح می‌شود که آیا با ادراک اصل حق الطاعه در بنیان اندیشه عقلی، این اصل، صرفاً شامل تکالیفی می‌شود که به صورت قطعی از جانب مولا به ما رسیده است یا تکالیف محتمل را نیز در برمی‌گیرد. (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۷، ص ۳۳۴-۳۳۵)

شهید صدر با عبور از لایه‌های عقلی و کشف لایه‌ای عمیق‌تر در عقل عملی، سؤال از کیفیت تکالیف واصل را بر آن اصل بنا کرده است. از این رو، قاعده قبح عقاب بلا بیان که به مراتب در مرتبه‌های بعدی از اصول عقلی مطرح می‌شود، امکان مقابله با این اصل را ندارد؛ چرا که اولاً، حق الطاعه پیش از مرتبه حسن و قبح قرار دارد، اما قاعده قبح عقاب در حال استفاده از حسن و قبح برای بیان قبح بودن عقاب بلا بیان است. ثانیاً، قاعده قبح عقاب بلا بیان درصدد رسیدن به دیدگاهی بعد از تثبیت «عدم بیان» می‌باشد که خود این محل بحث است. ما چه چیزی را بیان می‌دانیم؟ آیا بیان باید قطعی باشد یا بیان اجمالی و احتمالی نیز بیان شمرده می‌شوند.

جایگاه بنیادینی که شهید صدر برای حق الطاعه ترسیم می‌کند، نشان می‌دهد سازمان‌واره علم اصول نیازمند پایگاهی عقلی است که با ابهام‌های پیش‌گفته روبه‌رو نباشد. بر این اساس، اولین پایه از شمول احکام عقل عملی برای تمامی مباحث علم اصول نهاده می‌شود که همانا شناسایی جایگاه حق الطاعه به عنوان اصلی پیشینی نسبت

به حسن و قبح کل اعمال و احکام قطعی، ظنی، احتمالی و مشکوک است، نه فقط اعمال و احکامی که در منطقه اصول عملیه مشکوک واقع شده‌اند.

۳. سازمان‌واره علم اصول بر مبنای اصل حق الطاعه

بر اساس تعریف علم اصول از دیدگاه شهید صدر، این دانش، شناسایی عناصر مشترک در عملیات استنباط حکم شرعی را عهده‌دار است. (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۴۶) عناصر مشترک عبارتند از «ادله و اصول عملیه» و حکم شرعی عبارت است از «تشریحات الهی برای تنظیم زندگی انسان‌ها». (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۶، ص ۶۳) از سوی دیگر اصل حق الطاعه، بیانگر اصلی ذاتی و تکوینی و غیر مجعول برای خداوند سبحان است. این حق ذاتی غیر مجعول با حقوق مجعول و اعتباری تفاوت دارد. از جمله استلزامات تفاوت این حق ذاتی با حقوق مجعول، مانعیت ذاتی بودن این حق برای تنگ کردن دایره آن است. از همین رو است که قاعده عملیه اولیه با حکم عقل، «اصالت اشتغال» می‌باشد. (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۳۶۷)

حال سؤال این است که چگونه اصل حق الطاعه، سازمان‌واره علم اصول را برپا می‌کند و چگونه بر سرتاسر این دانش سایه انداخته است؟ در میان عناصر مشترک در عملیات استنباط، عنصر مشترکی وجود دارد که در تمامی عملیات استنباط حکم شرعی و در هر دو نوع آن وارد می‌شود و آن عنصر «حجیت قطع» است. حجیت قطع، صرفاً عنصری مشترک در عملیات استنباط فقهی از حکم شرعی نیست، بلکه شرط اساسی برای شکل‌گیری پایه‌ای برای عناصر مشترک است. برای نمونه، وقتی مسأله حجیت خبر یا حجیت ظهور عرفی را بررسی می‌کنیم، در واقع در پی کسب علم نسبت به واقعیت موضوع در آن مسأله خاص هستیم؛ چرا که اگر علم و قطع حجت نباشد، تحقیق درباره حجیت خبر و ظهور عرفی چه فایده‌ای خواهد داشت؟ با این وصف، اولین منطقه ظهور حق الطاعه در دانش اصول، مباحث قطع است. قطع، گسترده‌ترین عنصر مشترک است

که در تمامی عناصر مشترک در عملیات استنباط حضور دارد. (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۶، ص ۷۰-۷۱)

در مرتبه‌ای دیگر، عناصر مشترک در عملیات استنباط حکم شرعی، دو نوع اصلی است: اول: عناصر مشترک در عملیات استنباط که در ادله احراز کننده حکم شرعی تمثیل پیدا کرده‌اند.

دوم: عناصر مشترک عملیات استنباط که در اصول عملیه جلوه یافته‌اند.

حال اگر اصل حق الطاعه بنخواهد به عنوان عنصری مبنایی سازمان‌واره کل علم اصول را در مراحل گوناگون بنیاد نهد، باید در مراحل ابتدایی، پایه‌های علم اصول را برپا کند که این پایه‌ها در مرحله اول، بنیاد علم اصول در عنصر مشترک عناصر مشترک؛ یعنی قطع و در مرحله دوم، عناصر مشترک در خود علم اصول؛ یعنی ادله و اصول عملیه را رقم می‌زند. بنا بر این، اصل حق الطاعه باید از یک سو نقش خود را در آن چه در علم اصول بدان «دلیل» می‌گوییم، نشان دهد و از دیگر سو، باید بتواند مباحث ادله و نیز مباحث اصول عملیه را بر اساس اصل حق الطاعه معنا بخشد. (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۷۰) افزون بر این که نقش خود در تنظیم داده‌های مستخرج از عملیات استنباط را تثبیت می‌نماید، چنان که در مرحله نهایی بدان اشاره خواهد شد.

۴. نقش اصل حق الطاعه در نقشه‌ریزی کل علم اصول

مهم‌ترین شاهد بر این که حق الطاعه عنصری دستگامی در علم اصول است و تنها کارکردی از سنخ اصل عملی ندارد، این است که کلیت علم اصول را طبق فهرستی که شهید صدر از علم اصول ارائه می‌کند، می‌توان تبیین کرد. بنا بر این، مباحث بعدی، در واقع گزارشی از کلیت علم اصول در پرتو حق الطاعه به گونه‌ای است که آشکار شود عناصر اصلی علم اصول طبق فهرست شهید صدر از دانش اصول، همگی وابسته به اصل حق الطاعه به عنوان پایه‌ای عقلی هستند نه این که حق الطاعه تنها در بخش محدودی از

علم اصول؛ اصول عملیه کاربرد داشته باشد. بدین ترتیب، کل ساختار مقاله به منزله شاهدهی بر دستگاہی بودن عنصر حق الطاعه خواهد بود.

چگونگی طرح حق الطاعه در ابتدای بحث از ادله و اصول عملیه به ما نشان می‌دهد حق الطاعه در علم اصول تنها کارکردی صرف چونان اصول عملیه در استنباط‌های فقهی ندارد. شهید صدر، پس از تقسیم عناصر مشترک به ادله و اصول عملیه، به این نکته می‌پردازد که هر واقعیتی که فقیه با آن روبه‌رو می‌شود، دلیلی از نوع دوم؛ یعنی اصول عملیه در آن جا حاضر است. تنها تفاوت این است که اگر دلیلی محرز، چه شرعی و چه عقلی وجود داشته باشد، به آن دلیل محرز استناد می‌شود. در غیر این صورت، به اصل عملی استناد خواهد شد، اما اگر دلیل قطعی نبود، تنها در صورت اذن مولا ذمه‌اش بری می‌شود. اصل اشتغال ذمه همیشه مورد استناد فقیه است و تا هنگامی که یکی از حالت‌های چهارگانه رخ دهد باقی است:

اول: وجود دلیل محرز قطعی بر نفی تکلیف

دوم: وجود دلیل محرز قطعی بر اثبات تکلیف. در این حالت، تنجز اصل عقلی اشتغال ذمه، به گونه‌ای شدیدتر باقی می‌ماند.

سوم: عدم وجود حالت اول و دوم به این صورت که نه قطع به تکلیف باشد و نه قطع به عدم تکلیف. در این فرض، فقیه قطع دارد که از طرف شارع، ترخیص ظاهری بر ترک تحفظ وجود دارد. از آن جا که در این فرض، شارع اذن بر ترک تحفظ داده است، منجزیت اصالت اشتغال برداشته می‌شود و به منجزیت احتمال و ظن منتقل می‌شویم و یا به واسطه جعل اصل عملی شرعی مانند اصالت حلّیت شرعی و یا براءت شرعی، از اصالت اشتغال عام دست برمی‌داریم.

بنا بر این حالت سوم، یعنی وضعیت قطع به ترخیص ظاهری، دو حالت را در پی دارد:

۱. حجیت امارات که مانند خبر ثقه مظنون، منجزیت احتمال را در پی دارد؛ همانند جایی که ثقه مظنون‌الصدق از عدم وجوب تکلیف خبر می‌دهد.

۲. اثبات اصل عملی، مانند اصالت حل شرعی و براءت شرعی را که بیانگر «رُفَع مالا یعلمون» است، به دنبال دارد.

چهارم: عدم وجود حالت اول و دوم به این صورت که نه قطع به تکلیف باشد و نه قطع به عدم تکلیف. در این فرض، فقیه قطع دارد که برخلاف مورد سوم، شارع به ترک تحفظ اذن نداده است. این بدان معنا است که منجزیت احتمال و ظن بر حالت خود به شکل مؤکد و شدیدتر از جایی که اذن محتمل بود، برقرار است، در این حالت چهارم نیز دو صورت متصور است:

۱. عدم اذن ترخیصی شارع موجب شده است که حجیت اماره را در آن مورد جعل کند و بنا بر این، وجوبی که ثقه بدان اخبار کرده است، تثبیت می‌شود.
۲. اصل عملی شرعی، مانند اصالت احتیاط شرعی جعل می‌شود. (صدر، ۱۴۲۱ق، ص ۱۹۷-۱۹۹)

تفاوت حالت سوم و چهارم در این است که در حالت سوم، قطع به ترخیص بوده است و بنا بر این، ادله یا اصولی که تکلیف را برمی‌دارند، در این جا وارد می‌شوند، اما در مورد چهارم، قطع بر عدم ترخیص است. پس ادله و اصولی که تثبیت کننده تکلیف هستند، منجز می‌گردند.

در واقع شهید صدر ذیل عنوان شیوه خود در مسلک حق الطاعه، تنها درصدد بیان اصالة الاشتغال به عنوان اصلی عملی در حالات شک در تکلیف نیست؛ بلکه از این شیوه طرح بحث می‌توان به دست آورد که حق الطاعه در ردیف دیگر ابتکارات اصولی ایشان نیست؛ بلکه جایگاهی چونان اصل بر تارک علم اصول دارد، به گونه‌ای که جایگاه کاربردی کل عناصر مشترک در علم اصول را مشخص می‌کند که عبارت باشند از ادله محرز قطعی، امارات و ادله احتمالی و اصول عملیه مثبت یا رافع تکلیف. اگر این جایگاه را به عنوان جایگاه حق الطاعه در تقریر ادله اجتهادی نپذیریم، آوردن مسلک حق الطاعه به عنوان اصل مسلکی در ابتدای بحث از ادله و پیش از ادله محرز، هیچ توجیهی ندارد. به ویژه آن که ایشان بعد از معرفی مسلک خود که در واقع روش‌شناسی ایشان در

چگونگی مراجعه به ادله و اصول عملیه است، بحث ادله محرز را مطرح می‌کند و بعد از حدود ۱۶۵ صفحه به اصول عملیه می‌پردازد. (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۶، ص ۳۶۳) چنین تنظیمی از مباحث هیچ توضیحی غیر از این ندارد که جایگاه مسلک حق الطاعة فراتر از تعیین اصل عملی و بعد از طرح بحث، از ادله قطعی و امارات است.

پیش و بیش از همه، اهمیت مراحل چهارگانه پیش گفته، در ترتیب کارکرد ادله قطعی، امارات، ظنون، ادله احتمالی و در نهایت، اصول عملیه است. این کارکردهای سلسله مراتبی در مسیر استنباط حکم شرعی، همگی ذیل عنوانی قرار داده شده‌اند که به روشنی جایگاه بنیادین حق الطاعة را در علم اصول آشکار می‌سازد. شهید صدر ذیل عنوان «المنهج علی مسلک حق الطاعة» چنین جایگاهی را برای مسلک حق الطاعة ترسیم می‌کند. (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۶، ص ۱۹۸) ایشان ذیل این عنوان بدین مطلب اشاره می‌کند که مسلک مشهور نمی‌تواند از چنین جایگاهی برای علوم اصول برخوردار باشد؛ از جایگاهی که بتوان بدان واسطه کل مباحث علم اصول را تنظیم کرد و نقشه علم اصول را بر آن اساس طرح‌ریزی نمود؛ به گونه‌ای که طرح بحث در این مسلک، هم به شکل کلی و هم در شیوه آغاز آن، متفاوت از مسلک حق الطاعة است. عبارت ایشان در این باره چنین است: «و اما بناء علی مسلک قبح العقاب بلا بیان، فالامر علی العکس تماما و البدایة مختلفة.» (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۶، ص ۲۰۰)

این بخش از عبارت ایشان که به معکوس بودن روش بحث در مسلک مشهور اشاره دارد و می‌رساند که آغاز بحث متفاوت از مسلک حق الطاعة است، به جایگاه ویژه حق الطاعة در نقشه ادله و اصول عملیه به گونه‌ای اشاره می‌کند که با تکیه بر مسلک حق الطاعة، نه تنها جریان علم اصول دگرگون می‌شود، بلکه نوع ورود به بحث نیز تفاوت پیدا می‌کند. بنا بر این، نمی‌توان انتظار داشت که با ورود اصل حق الطاعة، چینی‌ش مباحث دانش اصول و روش‌شناسی بحث، به همان روال سابق و طبق مسلک مشهور باقی بماند. مراد شهید صدر از اصالت اشتغال، نه صرفاً اصل عملی، بلکه اصلی برای عمل مجتهد در کل علم اصول است. این اصل، تکلیف او را در برابر ادله گوناگون و گونه‌های مختلف

انکشاف حکم شرعی مشخص می‌کند. به تعبیر خود ایشان، حجیت در پرتو اصل حق الطاعه معنا می‌یابد. بنا بر این، ملاک اصلی در علم اصول که شناسایی ادله معذر و منجز برای دانش فقه است، به واسطه اصل حق الطاعه معنا پیدا می‌کند. در این راستا حق الطاعه در وجه اثباتی خود، هر نوع انکشافی از تکالیف را شامل می‌شود که ادله قطعی، ظنی و احتمالی از آن جمله است. این حق، در وجه سلبی خود، اصلی را در علم اصول برقرار می‌کند که بدین شرح است: «تا هنگامی که اذن ترخیص از جانب شارع صادر نشده است، نمی‌توان ذمه را از تکالیف ظنی یا محتمل بری دانست.» (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۱۹۸)

الف. انکشاف به منزله ملاک حجیت

مراد شهید صدر از منجزیت دلیل، بیان ویژگی انکشافی یک دلیل نسبت به حکم مولا یا تکلیف است. عناصر انکشافی در علم اصول همان ادله هستند و از این رو، مراد از اعتبار ادله، بحث از حجیت ادله است. بنا بر این، اعتبار ادله، همان حجیت آن‌ها و منجزیت در واقع، یکی از حیثیات حجیت دلیل است. سوی دیگر حجیت، معذرت است که موجب می‌شود در صورت عدم انکشاف حکم مولا، تکلیف محقق نشده و ذمه مکلف از بار تکلیف به شکلی سزاوار بری باشد. (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۴۵) حال سؤال این است که درجه این انکشاف تا کجاست. آیا هر دلیلی که قدرت انکشاف آن قطعی باشد، معذر و منجز و در نتیجه حجت است یا خیر؟

در این جا شهید صدر بر این اصل تأکید می‌کند که منجزیت دلیل، نه به جهت وجود حالت‌های روانشناختی قطع یا ظن یا چیز دیگر برآمده از آن است، بلکه قطع از آن جهت که بالاترین درجه انکشاف را دارد، تنجز را به همراه می‌آورد. در این مسلک، قطع بدین ملاک، منجز دلیل است که کاشفیت دارد. بنا بر این، اصل در این موقعیت، انکشاف در تکلیف است، نه حالت‌های مختلف قطع و ظن و احتمال. با این وصف، عقل به ما حکم می‌کند به سبب گستره حق اطاعت مولا، هر آن چه کاشف از حکم مولا باشد، در هر

سطح روانشناختی؛ یعنی یقین، ظن و یا احتمال منجز است. این منجزیت، تا زمانی که شارع اذن در ترخیص بدهد، باقی است. (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۶، ص ۱۸۹-۱۸۸)

آن چه در علم اصول بدان کشف و انکشاف گفته می‌شود، «شناسایی واقع» است. واقعی که می‌تواند به صورت ناقص کشف شود یا کشف تام باشد. این واقع، چیزی جز حکم شرعی نیست. (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۶، ص ۱۹۷) بنا بر این، حکم شرعی در واقع، بر پایه حکم عقل به ضرورت اطاعت از مولا بازگشت دارد. از این رو شهید صدر بر آن است که پیش از حکم عقل عملی به حسن عدل و قبح ظلم، عقل، درکی از «حق» به صورت پیشینی دارد و بر اساس آن به خوبی عدل و بدی ظلم حکم می‌کند. عقل عملی، حقی را برای پروردگار عالم و بر عهده انسان ثابت می‌داند که عبارت است از «حق اطاعت». بنا بر این، حکم مولا نسبت به آن چه سزاوار انجام شدن و آن چه سزاوار ترک کردن است، به همراه وضعیت‌های مرتبط با آن‌ها، به واسطه حق الطاعة ثابت می‌شود. به همین جهت در علم اصول، حکم شرعی به تشریحی اطلاق می‌گردد که از جانب خداوند برای تنظیم زندگی انسان صادر شده باشد. بهترین تنظیم زندگی آن است که به شکلی واقعی بتوان اموری که سزاوار انجام دادن است را از اموری که سزاوار ترک کردن است، تشخیص داد. این امور تنها افعال مکلفان را در بر نمی‌گیرد، بلکه اموری را نیز شامل می‌گردد که به شکل غیر مستقیم با افعال انسانی مرتبط است. این امور، چیزها یا وضعیت‌های مرتبط با افعال می‌باشند. در دانش اجتهادی به آن دسته از احکامی که متعلق به افعال مکلفان است، احکام تکلیفی اطلاق می‌شود، اما حکم شرعی، قسم دیگری نیز دارد که با خود انسان‌ها و وضعیت‌ها یا به تعبیر شهید صدر با «اشیای مرتبط با عمل انسانی» ارتباط دارد. این قسم دوم با عنوان احکام وضعی شناخته می‌شود. این دسته از احکام به شکلی غیر مستقیم با افعال انسانی مرتبط است و در جهت تنظیم امور مرتبط با عمل انسانی است. (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۶، ص ۶۳)

با این وصف در نخستین مرحله از سازمان‌واره اصول فقه این سنگ بنا نهاده می‌شود که «إن البحث عن أصل ثبوت المنجزية للقطع وكيفية ثبوتها له، يرتبط ارتباطا مباشرا بالبحث عن حق الطاعة الثابت للمولى الحق بحكم العقل.» (المنصوری، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۲۰۸)

اصل بحث از ثبوت منجزیت قطع و چگونگی ثبوت آن برای قطع ارتباط مستقیمی با بحث از حق الطاعة‌ای دارد که به حکم عقل برای مولا ثابت است.

ب. حجیت و گستره ادله اجتهادی در پرتو اصل حق الطاعة

با توجه به این که ملاک حجیت در قطع و در پی آن در دیگر ادله نقش‌آفرین در فرایند استنباط، «انکشاف» آن‌ها از تکلیف بود، روشن می‌شود که نقش حق الطاعة از اصلی برای تقریر اصول عملیه فراتر است. این اصل، بنیان ملاک اعتبار ادله اجتهادی اعم از ادله قطعی، امارات یا ادله ظنی و دیگر ادله در درون عقل عملی می‌باشد. بدین ترتیب، مسلک حق الطاعة نقش ویژه‌ای در اثبات حجیت و گستره ادله اجتهادی ایفا می‌کند؛ زیرا بر اساس حق اطاعتی که این اصل برای مولا ثابت می‌کند، با حصول هر درجه از کشف - هرچند در کمترین درجات آن - تکلیف بر عهده مکلف بار می‌شود. از همین رو ایشان در مباحث حجیت، کشف احتمالی را نیز منجز تکلیف می‌داند. به سبب حق اطاعت مولای لایتناهی بر بندگان که از دیگر موالی متفاوت است، هر گونه تکلیف محتملی که اذنی از جانب شارع بر ترک تحفظ بر آن نشده باشد، منجز تکلیف است و ذمه مکلف بدان مشغول می‌شود. با توجه به این که این اصل خود را در برابر قاعده قبح عقاب بلا بیان و اصالت براءت مطرح می‌کند در موقعیت تثبیت این دیدگاه، نمی‌توان قائل شد که شارع بر عدم لزوم تحفظ، نظر اطلاقی دارد. مستند آن جایگاه وجودی مولا به مثابه خالق همه ممکنات نسبت به کل عالم و انسان است. حق این چنین مولایی برای اطاعت، از چنان وسعتی برخوردار است که موجب می‌شود اگر به صورت احتمالی نیز از تکالیف مورد نظر او انکشافی رخ دهد، این انکشاف نباید نادیده گرفته شود. (صدر، ۱۴۲۱ق، ص ۱۹۸)

نکته مهمی که در این بخش هست، تأکید بر حضور این اصل در همه واقعیت‌هایی است که فقیه با آن روبه‌رو می‌شود. (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۱۹۷) به عبارت دیگر، حق الطاعة

از امور بنیادینی است که به تعبیری، اعتباربخش و حجیت‌بخش و به تعبیر دیگر، سازنده عناصر مشترک در استنباط هستند.^۱ (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۶، ص ۲۷۱) به دیگر سخن، دلالت ادله اصول فقه، وابسته به اعتباری است که از جانب کشف از حق مولا کسب می‌کند. در مسلک قبح عقاب بلا بیان، طبق اصل اولی، تا هنگامی که به شکل قطعی و یقینی کشفی از تکلیف حاصل نباشد، مکلف از نظر عقلی، الزامی بر تحفظ بر آن تکلیف ندارد. با این وصف، تنها در حالتی که قطع، حضور داشته باشد حجیت ثابت است و ظنون به صورت تبعی حجیت پیدا می‌کنند. در دستگاه مشهور، ظنون خاص گرچه علم نیستند، اما علمی هستند و به نظر شهید صدر مشکل اصلی این مسلک در همین تثبیت علمی بودن ظنون خاص رقم می‌خورد. علت آن است که طبق مسلک قبح عقاب بلا بیان، در صورتی که به ادله ظنی برسیم، عدم بیان مرتفع نمی‌شود و عمل به ظنون از باب علم نیست؛ بلکه از باب علمی بودن و علم شمردن ظنون است و با وجود عدم بیان، عقاب و تنجز تکلیفی وجود نخواهد داشت. در واقع مشکلی که مسلک قبح عقاب بلا بیان در مواجهه با امارات و ظنون با آن روبه‌رو می‌باشد، این است که با آن که تکلیف معلوم نیست، اما منجز است. به عبارت دیگر، اصل قبح عقاب بیان، به عنوان یک اصل به تعارض با حجیت ظنون برمی‌خیزد. به همین دلیل، مشکلات فراوانی برای اهل این مسلک در این قسمت رخ نموده است. (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۲۰۰؛ صدر، ۱۴۲۱ق، ص ۱۸۸)

ج. حجیت اطمینان در ادله وجدانی

اطمینان‌آوری در برخی از ادله اجتهادی، حالتی روانشناختی است که در درجاتی بالاتر از امارات ظن‌آور قرار دارند. این ادله، بخشی از ادله محرزه‌اند که وجدانی هستند. مقصود از اثبات وجدانی، یقین است. از آن جا که همه وسایل اثبات وجدانی دلیل شرعی، مثل تواتر، اجماع و شهرت، بر اساس حساب احتمال بنا می‌شوند، شهید صدر در ادله اثبات

۱. ولیست حجیة القطع عنصراً مشتركاً في عمليات استنباط الفقیه للحکم الشرعی فحسب، بل هي في الواقع شرط اساسی في دراسة الاصولی للعناصر المشتركة نفسها أيضاً.

وجدانی، در واقع از کیفیت تکون یقین بر اساس حساب احتمالات سخن می‌گوید. (صدر، ۱۴۲۱ق، ص ۱۴۹)

افزون بر حالات سه گانه قطع، ظن و شک، حالت چهارمی هم با عنوان «اطمینان» در برخی از ادله وجود دارد. هرچه کمیت ادله و هر چه میزان اعتبار شرعی آن‌ها بالاتر برود، دانش اجتهادی معتبرتری را می‌توان انتظار داشت. برای این که جایگاه اطمینان روشن شود، لازم است از قطع آغاز کنیم. وضعیت قطع روشن است. قطع عبارت است از انکشاف یک قضیه به گونه‌ای که با هیچ گونه شکی همراه نباشد. (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۷۰) اگر وسایل احراز وجدانی ادله‌ای، قطعی نباشند، اما با احتمال بالایی بتوانند حکم شرعی را احراز کنند، در مقابل این احتمال ایجاد شده توسط ادله، احتمالی نیز در طرف مقابل وجود دارد. در این موقعیت دو حالت ممکن است:

الف. احتمال طرف مقابل، احتمالی قابل اعتنا و معتدّ به است.

ب. یا احتمال طرف مقابل، بسیار اندک است.

این حالت اخیر که احتمال خلاف در آن قابل اعتنا نیست، اطمینان خوانده می‌شود. حالت قبلی احتمال، ظن خوانده می‌شود. (حسینی حائری، ۱۴۳۰ق، ج ۶، ص ۲۸۷) بنا بر این، ادله وجدانی در سنجش با طرف مقابل احتمال، سه حالت خواهند داشت:

۱. قطع به این معنا که احتمال خلاف وجود ندارد.

۲. ظن به این شرح که دلیل به شکل احتمال قوی حکم شرعی را ثابت می‌کند، اما احتمال خلاف وجود دارد و احتمال طرف مقابل، قابل اعتنا است.

۳. اطمینان به معنای این که دلیل به شکل احتمال قوی حکم شرعی را ثابت می‌نماید، اما احتمال خلاف وجود دارد و احتمال طرف مقابل ضعیف است.

شکی در این نیست که حالت اول احراز حکم شرعی که قطعی است، حجت است. نیز حالت دوم که احراز ظنی است، تا هنگامی که دلیل شرعی قطعی بر تعبد بدان اقامه نشود، حجت نیست. اما حالت سوم که حالت اطمینان است، همان ملاک قطع را دارد؛ یعنی همان گونه که حق الطاعه از نظر عقلی در حالت یقین، تکلیف را منجز می‌کند،

حالت اطمینان نیز به واسطه حق الطاعه حجت می‌شود؛ دلیل بر این امر نمی‌تواند از طریق شرع باشد؛ زیرا در بهترین وضعیت دلیلی اطمینان بخش خواهد بود که بر حجیت اطمینان اقامه شده باشد که در این حالت دور پیش می‌آید. نیز اگر ادله اطمینان‌آور در زمره ادله قرار بگیرد، ذیل ادله‌ای واقع می‌شود که در چارچوب احراز تعبدی قرار دارند. در حالی که ما در این جا در صدد سخن گفتن از ادله‌ای هستیم که به احراز وجدانی ثابت می‌شوند. در چنین وضعیتی، این سؤال پیش می‌آید که دلیل اثبات حجیت ادله اطمینان‌آور چیست. دلیل اثبات در واقع، سیره عقلا است که با دلالت سکوت امضا گردیده است. البته برای استدلال بر حجیت اطمینان، لازم است که دلیلی قطعی در دو موقعیت داشته باشیم: هم در باره سیره عقلا و هم در باره سکوت. شرط قطع نسبت به این دو رکن، از آن نظر است که استدلال ما بر حجیت اطمینان، از باب استدلال اطمینان‌بخش بر اطمینان نباشد، بلکه استدلال قطعی باشد، (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۲۸۷) زیرا سیره عقلا از احکام وجدانی عقل عملی است که نباید در آن تردیدی باشد؛ (حسینی حائری، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۱۸۵) یعنی به طور قطعی و بدون احتمال خلاف، برای عقل روشن است.

د. اصول عملیه در پرتو اصل حق الطاعه

اصل عملی، اصلی است که در صورت نبود دلیل قطعی یا اماره، موقف عملی مکلف را مشخص می‌کند. اصل حق الطاعه به سبب نقشی که در انکشاف تکلیف ایفا می‌کند، در این جا نیز در روشن‌ترین شکل خود ایفای نقش می‌نماید. آن گاه که فقیه دلیلی نیابد که حکم شرعی را بدان واسطه احراز کند و احراز حکم برای او ممکن نباشد، دلیلی در برابر او قرار می‌گیرد که می‌تواند موقف عملی او را در برابر تکلیف مشکوک رقم بزند. این دلیل را اصل عملی می‌خوانند. طبیعتاً در این جا دو مسلک وجود دارد: مسلک قبح عقاب بلابیان و مسلک حق الطاعه. در مسلک اول، تا زمانی که بیان تکلیف، تمام و کامل نشده باشد، عقاب بندگان به سبب ترک تکلیف بر مولا قبیح است. طبق این مسلک، حق الطاعه مولا تنها در تکالیف معلوم و نه مشکوک و محتمل وجود دارد. اما در مسلک دوم که مبتنی بر اصل حق الطاعه مولا است، این حق نه تنها همه تکالیف معلوم را در برمی‌گیرد؛

بلکه تکالیفی را که عدمشان مشخص نیست نیز شامل می‌شود و تا هنگامی که شارع در ترخیص این امور اذن دهد، این حق برقرار است. طبق مسلک اول، قاعده عملیه اولی، برائت عقلی می‌باشد و بنا بر مسلک دوم، اصالت اشتغال ذمه برقرار است. (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۳۶۵-۳۶۶)

شهید صدر دو دلیلی را که برای اثبات اصالت برائت به عنوان اصل اولی در اصول عملیه بر طبق دیدگاه مشهور ارائه شده، رد می‌کند.

خلاصه دلیل اول این است که تکلیف با وجود علمی خود، محرک بنده است نه با وجود واقعی. بنا بر این، مقتضایی برای حرکت مکلف به سوی انجام تکلیف بدون علم وجود ندارد و روشن است که عقاب بر عدم حرکت به سوی انجام تکلیف در حالی که اقتضایی برای حرکت نیست، قبیح است. اما در دلیل دوم به عرف‌های عقلا استشهد می‌شود و در این باره، به قبیح بودن عقاب امر نسبت به کسانی اشاره می‌شود که با تکلیفی که بدیشان نرسیده است، مخالفت کرده‌اند.

شهید صدر هر دو دلیل را به واسطه تقریری که از اصل حق الطاعه دارد مردود می‌داند؛ چرا که محرک برای انجام تکلیف در واقع این است که مکلف از عهده حق الطاعه در آید و غرض شخصی مکلف نیز همین است که این حق از عهده او خارج شود، نه این که عنوان تکلیف موجب چنین چیزی شده باشد. اما دلیل دوم را نیز نمی‌پذیرد؛ زیرا به نظر ایشان، مقایسه حق الطاعه مولا با حق الطاعه‌ای که برای موالی عقلائی ثابت است مقایسه‌ای بدون پشتوانه است؛ زیرا چنان که در عنوان تعاضد عقل نظری و عقل عملی نیز اشاره شد، حق اطاعت مولا ذاتی و تکوینی است، نه همانند امور عرفی عقلائی که وابسته به جعل از جانب عقلا است؛ یعنی عقل عملی حکم به گستره دایره این حق الطاعه دارد به گونه‌ای که تکالیف محتمل را نیز شامل می‌شود. بنا بر این، سنخ این نوع از حق الطاعه با موالی عرفی متفاوت است و در پی آن نمی‌توان دایره نفوذ این حق را چونان دایره حق الطاعه عرفی دانست که در محدوده تکالیف مقطوعه است.

رد دلیل دوم براساس یک قاعده ساده و بدیهی است: «باید میان حق مولا و موالی عرفی تفاوت قائل شد.» (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۳۶۶-۳۶۸ و ۱۴۲)

بر این اساس شهید صدر قاعده اولیه را اصالة الاشتغال می‌داند و این قاعده تا زمانی که ترخیص در ترک تحفظ، ثابت شود، باقی است.

در ادامه قاعده اول که بر مبنای حق الطاعة تثبیت شد، قاعده ثانوی نیز بر اساس مسلک حق الطاعة به دست می‌آید. این اصل ثانوی با عنوان برائت شرعی ثابت می‌شود که این نیز در واقع طبق ترسیمی است که اصل حق الطاعة از تکلیف انجام داده بود؛ یعنی اشتغال ذمه مادامی که اذن در ترخیص صادر شود. برائت شرعی در این موقعیت، در واقع همان اذن ترخیصی بر ترک تحفظ است. (صدر، ۱۴۲۱ق، ص ۳۶۶-۳۶۸)

هـ. مبحث علم اجمالی در پرتو اصل حق الطاعة

شهید صدر به روشنی و وضوح از تأثیر دو مسلک قبح عقاب بلا بیان و حق الطاعة در تقریر جایگاه علم اجمالی سخن گفته است. ایشان در این بخش به توانمندی مسلک حق الطاعة در گشایش راه‌های علمی پیش روی اجتهاد اشاره می‌کند.

از جمله نکات اساسی قابل توجه در بحث علم اجمالی، جایگاه بحث علم اجمالی در سازمان‌واره علم اصول از دیدگاه ایشان است. بر طبق روال رایج در علم اصول که به شیخ انصاری بازمی‌گردد، بحث از علم اجمالی ذیل مباحث قطع در علم اصول مطرح می‌شود، اما شهید صدر این بحث را بعد از مباحث اصول عملیه ذیل عنوان «الوظيفة العملية فی حالة الشک» قرار داده است. (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۳۱۵ و ۳۶۳) این گونه چینش بحث، گواه بر این است که از دیدگاه شهید صدر، بحث علم اجمالی از باب تعیین وظیفه عملی هنگام پیدایش شبهه در اطراف علم اجمالی است. چنان که از عبارات ایشان برمی‌آید، شهید علم اجمالی را از موارد «شک» می‌داند، نه در زمره «علم». در واقع، ایشان قدر جامع در علم اجمالی را به عنوان امری معین نمی‌پذیرد و معتقد است علم اجمالی در ضمن اطراف علم اجمالی محقق می‌شود. بر اساس این تصویر ایشان، در حالت علم اجمالی، در واقع علم ما به مقدار جامع نیست، زیرا جامع به خودی خود در خارج وجود

ندارد، بلکه در ضمن اشخاص که همان طرفین شبهه هستند، واقعی است. از این رو مسأله از بحث علم، به اطراف شبهه تمرکز می‌کند. (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۳۶۴-۳۶۸) ایشان با این تصویر از علم اجمالی که جایگاه آن را از مباحث قطع به مباحث شک انتقال می‌دهد، موجب می‌شود بحث از علم اجمالی در واقع به حالت شک مکلف بازگشت داشته باشد، نه به مباحث علم. با این مقدمه کوتاه به سراغ بحث ایشان از علم اجمالی می‌رویم.

از دیدگاه شهید صدر بحث علم اجمالی در سه حوزه واقع می‌شود:

اول: در زمینه منجزیت علم اجمالی و مقدار آن بدون لحاظ اصول شرعی که در آن موقعیت جاری می‌شوند.

دوم: در باره جریان اصول عملیه در همه اطراف علم اجمالی و عدم جریان آن از نظر ثبوتی و اثباتی.

سوم: جریان اصول عملیه در برخی از اطراف علم اجمالی.

از همین ابتدای بحث روشن است که در منجزیت علم اجمالی، هر یک از مسلک‌های قبح عقاب بلابیان و حق الطاعه، دو نقش متفاوت ایفا می‌کنند. مسلک قبح عقاب بلابیان در مرحله اول، توانایی چندانی برای تنجز تکلیف ندارد؛ زیرا این اصل هر دو طرف شبهه را پشتیبانی می‌نماید و در این حالت بحث از منجزیت علم اجمالی نیازمند منجز و دامنه آن است. این در حالی است که بر طبق مسلک حق الطاعه، با قطع نظر از اصولی که پشتیبان شبهه هستند، هر شبهه‌ای به خودی خود، منجز است. به این ترتیب، از آن جا که حق الطاعه خود به خود، بحث از منجزیت شبهه موجود در علم اجمالی را پشت سر گذاشته است، تنها بحث در خصوص حوزه دوم و سوم باقی می‌ماند. اما طبق مسلک قبح عقاب بلابیان، باید به مباحث دیگر ورود پیدا کرد. (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۳۶۴)

از آن جا که بحث از حجیت و معذرت و منجزیت از مواردی بود که حق الطاعه به شکلی صریح، نحوه تبیین در آن را دگرگون کرد، بحث در مورد منجزیت علم اجمالی

نیز این چنین خواهد بود. با این حال، در جایی که شهید صدر از منجزیت علم اجمالی سخن می‌گوید، چهار رکن برای تثبیت منجزیت علم اجمالی برمی‌شمارد:

اول: وجود علم به جامع که اگر علم به جامع نباشد، شبهه بدویه در هر یک از طرفین خواهد بود که براءت شرعی در این موارد جاری خواهد شد.

دوم: واقف بودن به علم به جامع به گونه‌ای که این علم به جامع از جامع طرفین به طرف واحد سرایت نکند؛ زیرا در این حالت در واقع علم تفصیلی خواهد بود که از حالت اجمال خارج شده است.

سوم: هر دو طرف، شامل اصل عملی باشند.

چهارم: جاری ساختن براءت در هر یک از طرفین، به مخالفت قطعی منجر شود. اگر جریان براءت در یکی از طرفین به مخالفت قطعی منجر نشود، در واقع ترخیص از جانب شارع وجود دارد و در صورت اجازه، ترخیص تنجیزی واقع نمی‌شود. (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۳۸۴-۳۸۹)

نتیجه نهایی بر طبق مسلک حق الطاعه، حرمت مخالفت قطعی و وجوب موافقت قطعی با یکدیگر است و بنا بر مسلک قاعده قبح عقاب بلا بیان، تنها حرمت مخالفت قطعی و عدم وجوب موافقت قطعی است. (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۳۹۴)

۵. اصل حق الطاعه و تنظیم داده‌های اجتهادی

شاید مهم‌ترین کارکرد مسلک حق الطاعه که به توانمندی‌های دانش اجتهادی می‌افزاید، چیزی است که شهید صدر آن را «تحدید مرکز حق الطاعه» می‌خواند. این موضوع با برخی از مباحث اثرگذار در علم اصول، مانند بحث حکم واقعی و ظاهری و بحث مقدمه واجب مرتبط است. تعبیر شهید صدر در این رابطه چنین است: همان گونه که مولا در اموری که اراده می‌کند، بر مکلف حق اطاعت دارد، همچنین دارای حق دیگری است و آن حق مشخص کردن مرکز حق الطاعه است. (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۲۵)

مثال روشن این امر در مقدمه واجب و واجبه‌های غیر است. خداوند وضو را واجب کرده، اما وضو به خودی خود واجب نیست، بلکه برای اقامه واجب دیگری که نماز است، واجب شده است.

در این جا واجب تعالی نه تنها دارای حق واجب کردن تکالیف بر بندگان است، بلکه از حق تنظیم امور به شکل خاص نیز برخوردار هست تا محور اصلی این واجبه‌ها و اموری که به جهت آن واجب محوری، واجب شده‌اند یا دارای حکم شده‌اند نیز بر طبق آن، جایگاه خود را بیابند. این ویژگی حق الطاعه با عنصری مرتبط می‌شود که شهید صدر بدان «اعتبار» می‌گوید.

برای روشن شدن مطلب و این که نشان داده شود حق الطاعه اولاً چگونه می‌تواند به عنوان اصلی تنظیمی عمل کند و ثانیاً این عمل تنظیمی، با تکالیف چه ارتباطی دارد، لازم است به عناصر سه گانه مراتب ثبوت حکم تکلیفی اشاره شود. حکم تکلیفی بر طبق فرایندی حاصل می‌شود که آن را می‌توان به دو مرحله اصلی تحلیل کرد:

اول: مرحله ثبوت حکم

دوم: مرحله اثبات و ابراز آن حکم

در مرحله اول، که مرحله ثبوت باشد، سه عنصر وجود دارد:

الف. مرحله «ملاک» که مولا در این مرحله، حدود مصلحت‌هایی را که فعل بر آنها مشتمل است، مشخص می‌کند.

ب. مرحله «اراده» که در این مرحله، پس از رسیدن مصلحت بر انجام فعل به درجه‌ای معین، عنصر بعدی حکم یعنی مرحله «اراده» پدید می‌آید.

ج. مرحله «اعتبار» که بعد از تحقق مرحله اراده، مولا اراده خود را در ضمن قواعد جعلی خاصی از نوع «اعتبار» بیان می‌کند. با رسیدن فرآیند حکم شرعی به این مرحله، عمل مورد نظر بر ذمه مکلف بار می‌شود.

در این میان، دو عنصر اول، یعنی از عناصر ضروری ثبوت حکم شرعی هستند. این در حالی است که عنصر اعتبار، ضروری نیست و غالباً به عنوان عملی تنظیمی و

چارچوب‌ساز استفاده می‌شود. شارع به همان گونه‌ای عمل می‌کند که عقلا و قانون‌گذاران چنین کاری را برای دستورات و احکام انجام می‌دهند.

اما مرتبه اثبات، مرحله‌ای است که شارع عناصر مرتبه ثبوت را ابراز می‌کند. از آن جا که مرحله اثبات، در واقع موقعیت ابراز مرحله ثبوت است و مرحله ثبوت، مرحله بسیطی نیست و دارای عناصر سه‌گانه است، تنوعی از مراحل اثبات امکان‌پذیر خواهد بود. گاه شارع با خطابات شرعی از دو عنصر و گاه از هر سه عنصر مرحله ثبوت پرده‌برداری می‌کند. برای مثال، آن گاه که شارع مقدس درصدد ابراز عنصر اول و دوم مرحله ثبوت (=ملاک و اراده) باشد، با تعبیری چون «أرید منکم کذا» این ابراز رخ می‌دهد. اما آن گاه که شارع از هر سه عنصر حکایت می‌کند، این امر با عباراتی نظیر «لَلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» اتفاق می‌افتد. آن چه در این جا واقع شده، اعتبار امری است که این اعتبار، کاشف از اراده و بنا بر این از ملاک پشتوانه این اراده است. حال مرحله اثبات که در واقع بیان‌کننده و آشکارکننده مرحله ثبوت است یا ابراز دو مرتبه ملاک و اراده از مراتب ثبوت است که دو عنصر اول باشند و یا ابراز هر سه عنصر مرحله ثبوت توسط عنصر سوم یعنی اعتبار است؛ بر حسب این که اعتبار، کاشف از اراده است. به دیگر سخن، اگر ما دسترسی به اعتبار شارع داشته باشیم، در واقع هر سه مرتبه از مراتب ثبوت برای ما آشکار می‌شود؛ زیرا اعتبار به طور ضمنی هم اراده را در خود دارد و هم ملاک را. آن گاه با اتمام این مرتبه ابراز، حق مولا بر عبد آشکار می‌شود و لازم است حق مولا را به جا آورد. (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۱۷۶-۱۷۷)

بنا بر این عنصر اعتبار می‌تواند به‌عنوان عنصری کاشف، عمل کند؛ به نحوی که هم به طور کلی از اراده و ملاک پیشینی آن حکایت کند و هم مسیر جریان اراده مولا را آشکار سازد. ممکن است واجب تعالی مقدمه شیئی را برعهده مکلف قرار دهد نه خود شیء را. بنابراین با اینکه شوق مولوی بدان مقدمه تعلق نگرفته و این مقدمه، تنها به شکل تبعی مورد نظر شارع است، اما حق الطاعه در مرحله اول بر مقدمه آن شیء جاری می‌شود. بنا بر این با عنصر اعتبار می‌توان مسیر جریان اراده و مرکزی که اراده بر آن

متمرکز است و شوق اصلی بدان تعلق گرفته را شناسایی کرد؛ به گونه‌ای که اعتبار، هم مسیر رسیدن به نقطه محوری اراده و هم خود نقطه محوری را به ما نشان می‌دهد. بر این اساس، عنصر اعتبار می‌تواند به عنوان امری تنظیم‌کننده در فرآیند اجتهاد عمل کند. شارع توسط عنصر اعتبار می‌تواند احکام را به گونه‌ی نظم دهد که نشان دهنده این باشد که اراده واجب بر اتیان به واجب بر این نوع از نظم خاص مقرر شده است؛ یعنی هم اراده واجب به تک‌تک احکام مشخص شود و هم نسبت به روابط تقدم و تأخری که نسبت به یکدیگر دارند. توضیح آن که گاه آن چه حق الطاعه بر محوریت آن شکل گرفته و مورد نظر اصلی شارع است، با مسیر اراده‌اش متحد است و گاه چونان بحث از مقدمه واجب، آن چه در ابتدا می‌آید، به شکل تبعی دارای حکم وجوبی شده است. (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۲۶) روند حکم بدین صورت است که گاه همان اولین حکم در واقع حکم اصلی است و دیگر احکام به تبع دارای حکم وجوبی شده‌اند، اما گاهی دیگر احکامی که در رتبه اول اتیان قرار گرفته‌اند، مثل مقدمات واجب در مرکز اراده واجب قرار ندارد، بلکه اراده بر واجب اصلی مثل نماز و یا حج تعلق گرفته و دیگر احکام حول این واجب قرار دارند.

بر همین اساس، ایشان ویژگی‌های چهارگانه‌ای را برای واجب غیر برمی‌شمارد و این قاعده را در مقدمه غیر واجب مانند مقدمه امر مستحب و مقدمه حرام نیز جاری می‌داند؛ زیرا اگر طبق قاعده حق الطاعه، تحدید مرکز حق الطاعه نیز از جمله موارد شمول حق الطاعه باشد، این امر در همه مواردی که با حکم تکلیفی مواجه هستیم، جاری می‌شود. بنا بر این، ویژگی‌های مقدمات هریک از احکام تکلیفی را نیز می‌توان به‌دست آورد. این چارچوب، امکاناتی را برای فهم احادیث مرتبط با مباحث احکام و مقدمات آن‌ها نیز برای ما فراهم می‌کند. (صدر، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۲۷۲-۲۸۰)

جمع‌بندی

مسلك حق الطاعه بر مبنای اصلی در عقل عملی شكل گرفته است كه افزون بر سامان دادن بنياد دانش اصول فقه، مباحث فرعی و محتوایی علم اصول را نیز تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. در این نوشتار تلاش شد تا نشان داده شود با توجه به تعریف شهید صدر كه عبارتند از موضوع علم اصول با عنوان عناصر مشترك در عملیات استنباط، چگونه اصل حق الطاعه سازمان‌واره علم اصول را بنا می‌كند؛ به گونه‌ای كه از مراحل اولی انكشاف در قطع آغاز کرده و ادله اجتهادی و اصول عملیه در سایه این اصل متولد می‌شوند. در مرحله‌ای دیگر نشان داده شد كه اصل حق الطاعه چگونه دامنه ادله اجتهادی و به تعبیر شهید صدر ادله محرز را گسترده‌تر از قطع و ظنون معتبر مطرح کرده و در این دایره، ادله اطمینان‌آور را نیز وارد می‌كند. این همه به جهت ملاك تازه‌ای بود كه اصل حق الطاعه برای حجیت در ادله مطرح می‌كند. این ملاك چیزی نیست جز انكشاف از تكلیفی كه به واسطه حق الطاعه مولا بر عهده مكلفان می‌آید. با این وصف، دامنه انكشاف، منحصر در انكشاف قطعی نبوده، شامل ظنون و احتمالات نیز می‌شود و مادامی كه شارع اذن ترخیصی نداده باشد، ذمه مكلفان از این حق اطاعت بری نمی‌شود. حق الطاعه در اصول عملیه نیز در ابتدایی‌ترین شكل خود با استدلال بر علیه قاعده قبح عقاب بلا بیان، اصل اولی در اصول عملیه را اصالة الاشتغال می‌داند و در مرحله‌ای دیگر بر اساس قواعد مطرح شده توسط همین اصل حق الطاعه، اصل ثانوی را براءت شرعیه معرفی می‌كند؛ زیرا بر طبق اصل حق الطاعه و اصالت الاشتغال، مادامی كه شارع اذن ترخیصی بر ترك تكلیف محتمل یا مشكوك صادر نكرده باشد، ذمه مكلف از تكلیف بری نمی‌شود. بر اساس همین بیان از حق الطاعه، براءت شرعیه به عنوان اذنی است كه اصل حق الطاعه بیانگر آن است؛ اصلی كه جایگاه براءت شرعیه را نیز در نقشه‌ریزی علم اصول مشخص می‌كند. حق الطاعه تأثیرات دیگری نیز در علم اصول برجای می‌گذارد كه نمونه آن را می‌توان در بحث از علم اجمالی مشاهده كرد. اولین گام برای این كه روشن شود بحث علم اجمالی ذیل اصل حق الطاعه دگرگونی محتوایی پیدا کرده، نگاهی به جایگاه ساختاری بحث از علم اجمالی در كتاب دروس فی علم الاصول

مشهور به حلقات است. بحث از علم اجمالی بر طبق ساختار رایج علم اصول، ذیل مباحث قطع مطرح می‌شود، اما شهید صدر این بحث را در اصول عملیه طرح کرده است. ایشان با این تغییر ساختاری در جایگاه بحث علم اجمالی نشان داده است که بحث علم اجمالی از باب بحث از شک در طرفین علم اجمالی است، نه از باب علم به جامع و حکم این بحث نیز که در نهایت لزوم موافقت قطعی و عدم مخالفت قطعی است، ناشی از ابتدای بحث بر همین مطلب است.

در فرجام اما حق الطاعة نقش دیگری در اجتهاد ایفا می‌کند که در عبارات شهید صدر با عنوان «تحدید مرکز حق الطاعة» از آن یاد شده است. این بحث نیز به لزوم استفاده از عنصر اعتبار از عناصر سه‌گانه مرتبه ثبوت برای تنظیم داده‌های اجتهادی بازگشت دارد؛ امری که نوعی نظام‌بخشی به داده‌های حاصل از استنباطات را به دنبال دارد. تجمیع این تأثیرات حق الطاعة در سازمان‌واره علم اصول نشان می‌دهد که مسلک حق الطاعة کارکردی فراتر از تقریر یک اصل عملی دارد و می‌تواند بر بنیادهای علم اصول تأثیرگذاری کند.

منابع

قرآن کریم

۱. اسلامی، رضا (۱۳۸۵ش). نظریه حق الطاعة. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۲. الأحمدی البهسودی، محمدرضا (۲۰۰۹م). منهاج الوصول. بیروت: شركة دار المصطفى لإحياء التراث.
۳. الحائری، علی أكبر (۱۹۹۱م). حياة الشهيد الصدر. قم: مجمع الفكر الإسلامي.
۴. المنصوری، آیاد (۱۴۲۷ق). البيان المفید. قم: منشورات الحسينین.
۵. آملی لاریجانی، صادق (۱۳۷۹-۱۳۸۰ش). احکام عقل عملی در علم اصول. قم: تقریرات منتشر نشده.
۶. حسنی، حمیدرضا (۱۳۹۷ش). درآمدی بر پارادایم اجتهادی دانش عملی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۷. حسینی حائری، کاظم (۱۴۳۰ق). مباحث الأصول. قم: دارالبشیر.
۸. جوان، عبدالله؛ امام، محمدرضا (۱۳۹۷ش). «حق الطاعة و پاسخ برخی از نقدهای آن». فقه و مبانی حقوق اسلامی. ش: ۵۱، ص ۶۸-۴۹.
۹. حکیم، عبدالصاحب (۱۴۱۶ق). منتقى الاصول. قم: الهادی.
۱۰. اسلامی، حسن (۱۳۸۲ش). «دفاع از نظریه حق الطاعة». پژوهش‌های اصولی ۲ (ش ۵ و ۴) ص ۷۳-۹۵.
۱۱. صدر، محمدباقر (۱۴۲۱ق). دروس فی علم الأصول. قم: مرکز الابحاث و الدراسات التخصصية للشهيد الصدر.
۱۲. صدر، محمدباقر (۱۴۳۳ق). اقتصادنا. قم: دار الصدر.

۱۳. صدر، محمدباقر (۱۹۹۶م). *بحوث فی علم الاصول* (تقرير سيد محمود هاشمی شاهرودی). قم: مؤسسه دائره المعارف الفقه الإسلامی.
۱۴. صدر، محمدباقر (۱۴۲۱ق). *دروس فی علم الاصول*. قم: مركز الابحاث و الدراسات التخصصیة للشهید الصدر.
۱۵. صدر، محمدباقر؛ عبدالساتر، حسن (۱۹۹۶م). *بحوث فی علم الاصول*. بیروت: الدار الإسلامیة.
۱۶. فاضل لنکرانی، محمدجواد؛ ستوده، حمید (۱۳۹۴ش). *نظریه حق الطاعه در بوتہ تقد و بررسی*. قم: مركز فقهی ائمه اطهار.
۱۷. فیاض عاملی، حسن (۱۴۲۸ق). *شرح الحلقة الثالثة*. بیروت: دار المصطفی.
۱۸. سبحانی، حسن (۱۳۸۲ش). *مسلك حق الطاعه بین الرفض و القبول*. قم: مدرسه ولیعصر، پژوهش‌های اصولی، (ش ۲ و ۳) ص ۱۱۳-۱۳۳.
۱۹. آملی لاریجانی، صادق (۱۳۸۱ق). *نظریه حق الطاعه*. قم: مدرسه ولیعصر.